

## ریاکاری

گهی پوشی توشیخم خرقة تقوا و دینداری  
ریارابی ریا کی میتوان پنهان کنی زاهد  
ظلمت پرده میدوزی بروی روشناییها  
نشایدبر تو اخلاق نکو، زان سان که میریزی  
زگژدم نیست هرگز درجهانش نوش دارویی  
در این مکتب نمیینی رخودکشتن به رسوایی  
اجاق فکرتت ریزد شر در خرمن هستی  
چو ایزدخشم میگیری چرا بامر دمان جوشم  
لباس بیش و کم نارد به انسان جوهر ذاتی  
زبال شب نگار هر جا که میینی در این گیتی  
(اباما) کی تواند ریشه طالب کشد از بیخ  
سرای آخرت بر آدم نیکو نکو آید  
خدادارد به من فردا نگاه لطف آمیزی  
بیایای مردافسونگر دگر بادین مکن شوخی

نهی بر چهره حق مهر باطل از ریاکاری  
نمیپوشد گناه کبر شیطان مکر چا تـ  
که تا آتش زنی بر تار و پودم در شب تـ  
شرنگ تلخ راجای دوا بر کام بیمـ  
ز چرکین طینتان گاهی نمیآید و فـ  
ز طفلی یاد میگیرد ز مادر درس خونـ  
خدادانم از این فرسوده مغزان سخت بیـ  
نمیدانم چرا جای خدا این گونه رقتـ  
خران گاهی کشند از دم خود پالان هـ  
بگیرد سایبان بر آفتاب گرم رخسـ  
اتا ترکم بزن بار دگر یک ضربه کـ  
نمیزید ترا خلد برین چون مایه عـ  
من و آن ذات یکتایش توویک کپه نسـ  
بگیر این نکته را از من چو در در گوش گوشواری

گناهِش چيست کافر خوانيش اى مایه پستی  
فروزد شمع روشن گریره احساس (فرخاری)

چهارشنبه، ۱۷ مارچ ۲۰۱۰